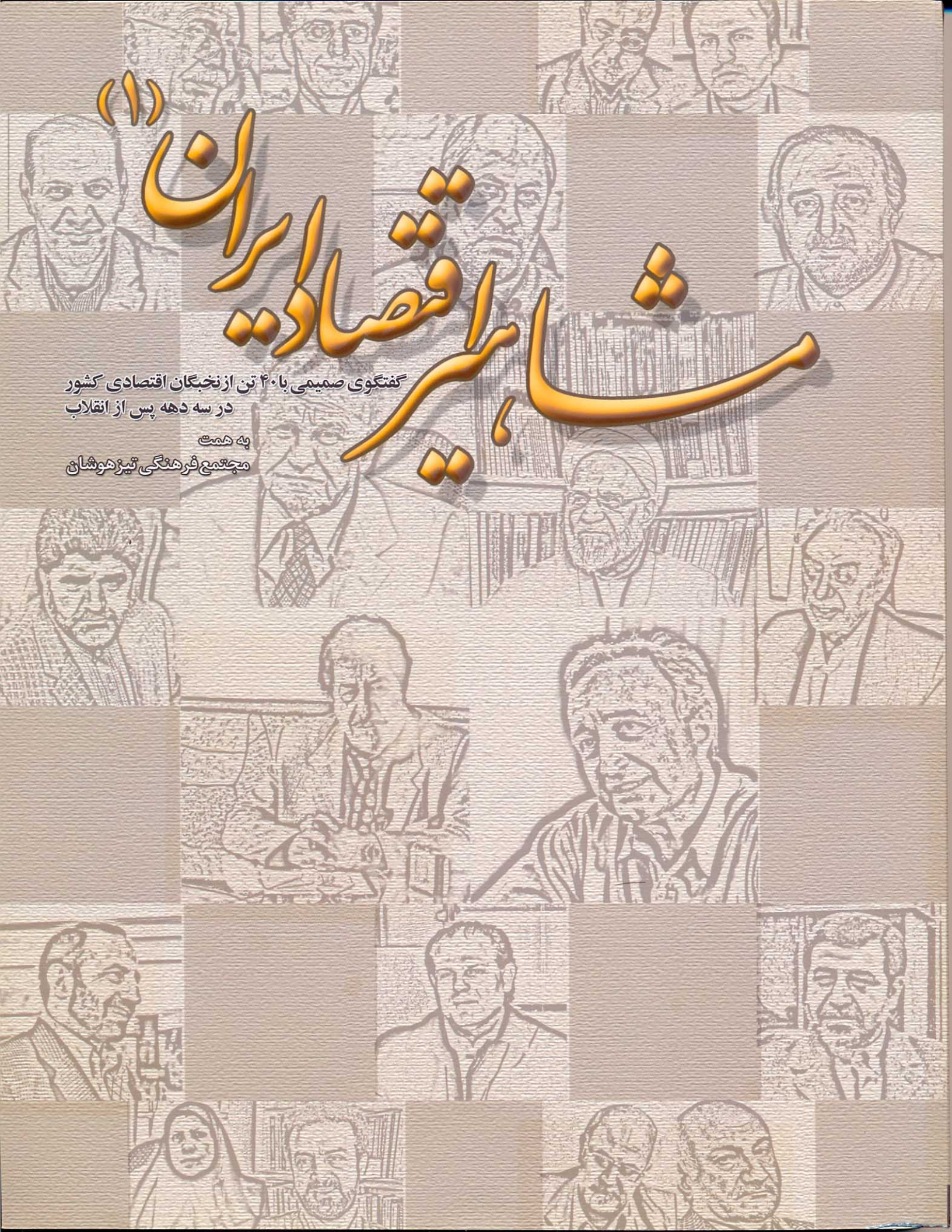


# مشاوران اقتصادی ایران

گفتگوی صمیمی با ۴۰ تن از نخبگان اقتصادی کشور  
در سه دهه پس از انقلاب

به همت  
مجموع فرهنگی تیزروشان



شاگردی، مهدی، ۱۳۴۰  
مشاهیر اقتصاد ایران / مهدی شاگردی  
- تهران، تیزهوشان ۱۳۸۷.  
۲۰۲ ص: مصور، عکس  
ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۳۰-۳۵-۸

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.  
اقتصاد دانان - ایران.

اقتصاد دانان - ایران - مصاحبه‌ها  
۱۳۸۷، ۲ ش ۲ / ۴۷۲ / ۵ / HC  
۳۳۰ / ۰۹۲۲  
کتابخانه ملی ایران  
۱۳۲۲۷۸۷

نام کتاب: نقش آفرینان و مشاهیر اقتصاد ایران در سه دهه بعد از انقلاب

گردآورنده: مجتمع فرهنگی تیزهوشان  
«زیر نظر دکتر مهدی شاگردی (دکتر شاکری)»

مدیریت اجراء و روابط عمومی: فرزاد حق‌الذاکرین

ویراستاران: حمید رضاشالچیان / رویامحمدزاده / سمیه کنعانی

گرافیسیت و صفحه‌آرا: سامان کرم‌دانه - مهسا بزرگ امید

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸ (تمام رنگی)

تیراژ: ۵۱۰۰ جلد

بهاء: ۱۰,۰۰۰ تومان

ناشر: تیزهوشان

چاپ: رواق

مرکز پخش: خ انقلاب / خ دانشگاه / کوچه بهار / پلاک ۳

تلفن: ۶۶۹۷۲۸۵۴ - ۶۶۴۹۴۴۰۴

www.tizhoushan.net

کلیه حقوق این اثر متعلق به ناشر بوده و هرگونه نسخه‌برداری و تکثیر از کل یا جزء آن براساس قانون نشر مصوبه‌ی مجلس شورای اسلامی پیگرد قانونی دارد

پرسش های ذیل مجموعه سوالات مشترکی است که طی گفتگو با شخصیت های گرانقدر کتاب صورت گرفته است و به خاطر جلوگیری از تکرار در متن مصاحبه ها حذف گردیده است. چنانچه مشاهده خواهید نمود ضمن مطالعه متن، موضوع سوال نیز در ذهن روشن خواهد شد.

## محور سوالات

مروری بر زندگی

نقش استفاده از تجربیات گذشته

اثر تدابیر خلاقانه در رسیدن به اهداف

تعریف و جایگاه تیزبوشی در زمینه اقتصاد

چگونگی برخورد با مشکلات در طول زندگی و رسیدن به اهداف عالی

مشکلات و عوامل تهدیدکننده اقتصاد ایران و راه حل های پیشنهادی برای رفع آن ها

جایگاه اقتصادی ایران در اقتصاد جهانی

رمز موفقیت و توصیه به جوانانی که قصد ورود به حیطه اقتصادی کشور را دارند.

# فہرست

- ۱۵..... مهندس علی اکبر آقایی مغانجوقی.....
- ۱۹..... دکترا عادل آذر.....
- ۲۳..... مهندس فرامرزا اختراعی.....
- ۲۹..... دکترا زهرا افشاری.....
- ۳۳..... دکترا فریدون انتظاری.....
- ۳۷..... اصغر پور صالح.....
- ۳۹..... علی صباغ ثانی.....
- ۴۳..... دکترا سید احمد رضا جلالی نائینی.....
- ۴۹..... دکترا سید حمید حسینی.....
- ۵۵..... دکترا محمد خوش چہرہ.....
- ۵۹..... مهندس کمال دانشیار.....
- ۶۳..... دکترا محسن رنانی.....
- ۷۳..... اللہوردی رجایی سلماسی.....
- ۷۵..... دکترا تیمور رحمانی.....
- ۷۹..... مهندس علی رحیمی.....
- ۸۳..... دکترا محمد باقر رجال.....
- ۸۷..... سید جاسم ساعدی.....
- ۹۱..... دکترا حسن سبحانی.....
- ۹۵..... دکترا شاہین شایان آرامی.....
- ۹۹..... دکترا شاہرخ شیبانی.....



- 
- دکتر سعید شیرکوند..... ۱۰۳
- دکتر محمد طبیبیان..... ۱۰۷
- دکتر جعفر عبادی..... ۱۱۱
- اسدا... عسگر اولادی..... ۱۱۵
- دکتر حجتا... غنیمی فرد..... ۱۱۹
- دکتر هادی غنیمی فرد..... ۱۲۳
- دکتر موسی غنی نژاد..... ۱۲۷
- بهروز فروتن..... ۱۳۱
- پیمان فروزش..... ۱۳۵
- اکبر گودرزی..... ۱۳۹
- دکتر منوچهر فرهنگ..... ۱۴۳
- مهندس نصرالله محمدحسین فلاح..... ۱۴۷
- دکتر اکبر کمیجانی..... ۱۵۱
- دکتر ابراهیم محمود زاده..... ۱۵۷
- دکتر حیدر مستخدمین حسینی..... ۱۶۱
- آیتا... غلام رضامصباحی مقدم..... ۱۶۵
- دکتر غلامحسین تقی نتاج..... ۱۷۱
- ایرج ندیمی..... ۱۷۵
- دکتر مسعود نیلی..... ۱۷۹
- مهندس سیدحسین هاشمی..... ۱۸۳



**محسن رنانی** در سال ۱۳۴۴ در روستای «رنان» در حومه شهر اصفهان متولد شد. دوران دبستان را در مدرسه ای غیردولتی در شهر اصفهان سپری کرد. هر روز باید بیش از ده کیلومتر مسیر خانه تا مدرسه را طی می کرد (بخشی را با اتوبوس و بخشی را با پای پیاده). این یکی از سرنوشت سازترین دوران زندگی اش بود. اتمام دوره تحصیلی راهنمایی با انقلاب اسلامی مصادف شد که طی آن نیز به علت شرکت در فعالیت های سیاسی دوران انقلاب از مدرسه اخراج شد. دبیرستان را در رشته «علوم انسانی و اقتصاد» در سال ۱۳۶۲ و با معدل متوسط به پایان برد و همان سال با اولین کنکور پس از انقلاب و با رتبه ای تک رقمی وارد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران شد. دوره کارشناسی را با بی میلی ادامه داد و با معدلی نه چندان خوب فارغ التحصیل شد. اما کارشناسی ارشد را با معدلی خوب به پایان برد. و سرانجام دوره دکتری اقتصاد را با شوری فراوان سپری کرد و با معدل عالی و به عنوان رتبه اول گروه خود فارغ التحصیل شد. وی هر سه مقطع کارشناسی تا دکتری را در دانشگاه تهران گذراند. دوران تدوین پایان نامه دکتری با عنوان «موانع نهادی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران» یکی از سازنده ترین دوران تحصیلی اش بود. استاد راهنمای وی در این رساله، «دکتر محمد حسین تمدن جهرمی» بود که در شکل گیری نگاه کنونی او به علم اقتصاد، نقشی موثر داشت. او بعد از اتمام دوره دکتری به مطالعات مختلفی در زمینه های روان شناسی، جامعه شناسی، علوم سیاسی، فلسفه علم، نظریه سیستم ها و ترمودینامیک پرداخته است. از سال ۱۳۷۶ تاکنون نیز به عنوان عضو هیئت علمی در گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان مشغول به تدریس و تحقیق است. تاکنون یازده کتاب تالیف و ترجمه کرده است که مهم ترین آنها کتاب «بازار یا نابازار؟» است. همچنین ایشان حدود ۴۰ مقاله علمی و نزدیک به ۱۵۰ سخنرانی علمی داشته است.

## مطالب زیر پاسخ هایی است که دکتر رزائی به سوالات ما داده اند:

بی کسی و غربت درونی اش می شود. بنابراین در همه چیز و همه کار باید حد نگه داشته شود. و علم اقتصاد، بر خلاف باور عامه، «علم صرفه جویی» نیست بلکه «علم نگه داشتن حدود» است. علم استفاده بهینه از انرژی های زندگی است. بگذارید تا در این مورد مثالی بزنم. وقتی من وارد دانشگاه شدم، شاگرد اول کنکور علوم انسانی همانسال، هم دوره من بود. خاطر من هست که دوره کارشناسی اش را به صورت یک دانشجوی معمولی طی کرد. اما دوره کارشناسی ارشدش، خیلی بیش از زمان معمول طول کشید. در میانه راه تمام انگیزه خود را برای ادامه تحصیل از دست داده بود. و بعد هم دیگر تحصیلش را ادامه نداد. به نظر می رسید پی گیری اهداف متعدد در زندگی و فشار زیاد او را از پا انداخته بود. بنابراین کم بودن تعداد اهداف و روشن بودن آنها همراه با تخصیص درست و متناسب منابع و امکانات برای رسیدن به آنها، از شرایط کامیابی های عمومی و مادی است.

توجه کنیم که اهداف اندک داشتن به معنی نداشتن اهداف متعدد است. این منافاتی با داشتن اهداف بلند و متعالی ندارد. ما می توانیم تنها یک هدف داشته باشیم اما آن هدف، هدفی بسیار بلند باشد. در هر صورت باید در تخصیص انرژیها و تواناییها به اهدافمان، متوجه تامین سایر نیازها و تکمیل بقیه ابعاد وجودی خود نیز باشیم.

اما دسته دوم کامیابی ها، «کامیابی های وجودی» است. دستیابی به این کامیابی، روش و مسیری کاملا متفاوت دارد. و معنی کامیابی وجودی این است که فرد در هر وضعیت و موقعیتی که باشد از وجود خودش به عنوان یک انسان در این عالم، رضایت داشته باشد و احساس خرسندی کند. ممکن است فردی به بالاترین موفقیت های علمی یا اقتصادی

کامیابی در زندگی دو دسته است. دسته اول، «کامیابی های عمومی» و مادی است. حتی موفقیت های علمی نیز جزء کامیابی های عمومی و مادی محسوب می شود. شرط تحقق این دسته از موفقیت ها آن است که فرد، نخست هدفی روشن برای خود داشته باشد و البته این هدف هم باید با امکاناتش سازگار باشد و هم با تمایلات و علائق درونی اش هماهنگ باشد. و دوم این که سرمایه ها و امکانات خود را در مسیر این هدف، به صورت درستی صرف کند. به زبان علم اقتصاد، منابع خود را به صورت بهینه تخصیص دهد. اما وقتی می گوئیم منابع و امکانات خود را در مسیر یک هدف مشخص باید بهینه خرج کنیم، برخی گمان می کنند منظورمان این است که همه آنها را مستقیما صرف آن هدف کنیم. مثلا گمان می کنند اگر هدف، ادامه تحصیل است پس باید همه وقتمان صرف مطالعه شود و همه کارهای دیگر را کنار بگذاریم. این دقیقا تخصیص غیربهینه است. در واقع ما باید منابع و امکاناتمان را به صورتی خرج کنیم که بازدهی مطالعه و تحصیل مان را در بلند مدت به حداکثر برساند. بنابراین باید برای ورزش، تفریح و سلامت روح و جسم خود نیز وقت و انرژی بگذاریم و گرنه ممکن است در یک امتحان یا یک مقطع، ظاهرا موفقیت زیادی کسب کنیم اما در بلند مدت موفقیتی نخواهیم داشت. چرا که هیچ انسان تک بعدی در بلند مدت نمی تواند پویا باقی بماند. البته باید از فعالیت ها و کارهای غیرضروری اجتناب کرد. مثلا کسی که قرار است در تحصیل موفق باشد اگر تعداد دوستانش خیلی زیاد باشند، طبیعی است که وقت و انرژی زیادی را از او هدر می دهند پس این جا را باید مراقبت کند. اما نه این که هیچ دوستی نداشته باشد، در این صورت به علت نداشتن دوست نیز بخش زیادی از انرژی اش صرف عوارض تنهایی و

موجب رشد و توسعه جامعه می شود. اما هر فرد، به تنهایی، بدون آن که به «کامیابی های وجودی» برسد، نمی تواند از «کامیابی های عمومی» خویش رضایت حقیقی داشته باشد.

-

کلمه «تدابیر خلاقانه» ترکیبی است از «تدبیر» و «خلاقیت». تدبیر یعنی «اندیشه کردن پیش از اقدام» و «خلاقانه» یعنی «یافتن راههایی تازه برای مسائل قدیمی». هر دو ویژگی (تدبیر و خلاقیت) اصلی ترین ویژگی-های جداکننده انسان از سایر موجودات عالم است. بنابراین انسان هر چه بیشتر زندگی اش بر «اندیشه» استوار باشد و هر چه بیشتر در مسیر زندگی اش «خلاقیت» داشته باشد، گویی انسان تر است. تنها یک شرط دارد و آن این که این تدبیر و این خلاقیت، در جهت تخریب انسانهای دیگر و محیط زندگی انسانهای دیگر و نیز تخریب راه انسانی زیستن خودمان نباشد. در این صورت هر اقدام اندیشمندانه و خلاقانه-ای از ما بروز کند، گویی ما را انسان-تر کرده است. چرا که یک فرد نمی تواند عملی انجام دهد که انسان بودن او را - در مقابل سایر موجودات - تقویت کند اما این عملش همزمان موجب آسیب به دیگر انسانها شود. چنین وضعیتی یک تناقض است. بنابراین کسی که برای حمل یک محموله قاچاق مواد مخدر، تدبیر می-کند و خلاقیت به خرج می دهد، چون همزمان دارد برای آسیب زدن به خود یا به دیگر انسانها برنامه ریزی می کند، این اقدام او، او را انسان تر نمی کند. اما وقتی که ناوایی، با تفکر و خلاقیت، روشهای تازه ای برای پخت سریع تر و بهتر نان ابداع می کند، او در انسانیت خویش پیشرفت کرده است.

پس تدابیر و خلاقیت های ما تا جایی که برای آسیب به دیگران یا خودمان به کار گرفته نشوند، ما را به اصلی ترین هدفمان - که همانا زیستنی انسانی است - نزدیک تر می کند. طبیعی است، یعنی قاعده این است، که هر کاری که هم در مسیری انسانی باشد و همراه با تدبیر و خلاقیت باشد،

رسیده باشد، اما در درون خودش احساس خرسندی و رضایت مندی از زندگی و از مسیرش نداشته باشد. به همین علت است که بسیاری از ثروتمندان یا دانشمندان در طول تاریخ، خودکشی کرده اند یا به مشکلات روحی دیگری دچار شده اند. چنین فردی، به «کامیابی عمومی» رسیده است اما به «کامیابی وجودی» نرسیده است. بر عکس ممکن است کسی هیچ موفقیت مادی یا علمی در این زندگی نداشته باشد اما به کامیابی وجودی رسیده باشد. یعنی هیچ نگران این نیست که من نتوانستم فلان موفقیت مادی یا علمی را کسب کنم و هیچ نگران این نیست که فلانی به فلان موفقیت ها رسید و من نرسیدم. آنچه ما انسانها را انسان تر می کند، دانش بیشتر یا ثروت بیش تر نیست. بلکه این است که «لحظه های حقیقی» بیشتری در زندگی داشته باشیم. لحظه های حقیقی، لحظه هایی هستند که ما خرج نمی-کنیم تا کارهای دیگری انجام دهیم، بلکه لحظه هایی هستند که ما «خود آن لحظه» را مصرف می کنیم. لحظه هایی که خود لحظه را می نوشیم، سرمی کشیم و با آن و در آن زنده بودن را حس می کنیم. کسی که آنچنان در کار خود غرق است که خود را فراموش می کند، او لحظه های حقیقی کمی دارد. لحظه های حقیقی یعنی لحظه های باخبری از خویش. لحظه های بودن با خویش، لحظه های مشاهده خویش و لحظه های لذت بردن از هستی خویش. من معتقدم خدای کریم، نماز را تمرینی قرار داده است تا ما کم کم به مفهوم لحظه های حقیقی پی ببریم. پنج نوبت در روز، تمرین برای رسیدن به لحظه های حقیقی است. مثل یک دارو که باید چند نوبت در روز خورده شود. و مثل یک تمرین ورزشی که باید چند نوبت در روز انجام شود. روح ما نیز همچون بازوان ما، برای ورزیده شدن به تمرین نیاز دارد.

در یک کلام، «کامیابی های عمومی» همه افراد البته به سود جامعه است. چون موفقیت های علمی و مادی تک تک افراد



مرزهای موفقیت را در می نوردد. فقط ممکن است زمان ببرد یا دیرتر حاصل دهد. دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. کسانی که از راههای میانبر اما غیر انسانی دست به تدبیر و خلاقیت می زنند، ممکن است در کوتاه مدت، موفقیت های ظاهری و عمومی کسب کنند اما هیچگاه به قله های «موفقیت وجودی» نمی رسند.

-

«تیزهوش»، دو معنی دارد. یکی همان معنی ساده و عام است، که هر کس توانایی ذهنی یا همان بهره هوشی-اش بالاتر از سطح متوسط باشد را تیزهوش می نامیم. چنین افرادی ممکن است با سرعتی بیشتر از افراد عادی، یک مساله ریاضی یا یک مساله عمومی در زندگی را حل کنند. اما همان گونه که ثروت زیاد الزاماً عامل و نشانه موفقیت نیست، هوش زیاد هم به تنهایی نمی تواند عامل موفقیت باشد. چه بسا کسانی که با هوش زیاد، زندگی خود را تباه کرده اند. «تیزهوش حقیقی» کسی است که بتواند از مجموعه مسیر زندگی خود بیشترین بهره را ببرد. در واقع اگر علم اقتصاد می گوید مدیر موفق کسی است که سود بنگاهش را حداکثر کند و برای چنین کاری بنگاه باید مدیری تیزهوش و خلاق استخدام کند، همین علم اقتصاد می گوید انسان موفق کسی است که با کمترین صرف انرژی و کمترین هزینه و در کمترین زمان ممکن، به حداکثر رشد و کمال شخصیتی و وجودی برسد. در واقع از نظر علم اقتصاد، یک انسان نیز مثل یک بنگاه است که باید انرژی ورودی و خروجی اش را به تعادل برساند و ذخیره انرژی اش را حداکثر کند. و این جا منظورم از انرژی همه دارایی های و توانایی های مادی و معنوی انسان است. فردی که خیلی درآمد دارد اما یک شب تحمل ندارد که در کنار مادر بیمارش بیدار بماند و او را تیمار کند، او خیلی چیزها ندارد.

فردی که خیلی ثروت دارد و گرانتترین خودرو را سوار می شود

اما گذشت و جرأت آن که در کنار خیابان بایستد و پیرمردی را که زیر باران خیس شده است سوار کند، خیلی چیزها ندارد. پس از نظر علم اقتصاد، تیزهوش آن نیست که خیلی سریع مسائل ریاضی را حل می کند یا خیلی سریع می تواند تصمیم بگیرد که در بورس اوراق بهادار چه سهامی را بخرد و چه سهامی را بفروشد. بلکه تیزهوش حقیقی آن است که وقتی سوار اتومبیل است و خیلی هم سرعت دارد بتواند، به سرعت تصمیم بگیرد و سرعتش را کم کند و پیاده ای را سوار کند. یا وقتی فرصت بسیار سودآوری در پیش روی اوست اما استفاده از آن ممکن است به انسان دیگری لطمه بزند، خیلی سریع بتواند تصمیم بگیرد و از آن فرصت بگذرد. تیزهوش ترین انسانها آنانی هستند که «انسانی زیستن» خویش را با هیچ چیزی عوض نمی کنند. چنین انسانهایی تا دم مرگ آسوده زیست می کنند و چه موفقیتی بهتر از این؟

-

یکی دیگر از تفاوت های مهم انسان با سایر موجودات این است انسان در تنهایی رشد نمی کند. رشد انسان مستلزم با هم بودن و در جمع بودن است. مهم این است که در جمع باشیم و با دیگران باشیم اما بتوانیم خودمان را «جمع کنیم». خودمان را رها نکنیم. بتوانیم از انرژی ای که «در جمع بودن» ایجاد می کند برای رشد خویش استفاده کنیم و در عین حال از لغزشهایی که «در جمع بودن» ایجاد می کند پرهیز کنیم. بنابراین، «اعتماد به نفس» داشتن خوب است اما «خودمحوری» بد است. خود محوری یعنی عدم توجه به دیگران و تجربه ها و دانش آنها. اما اعتماد به نفس داشتن یعنی انسان بتواند از میان همه گزینه های ممکن که جامعه در برابرش قرار می دهد، بر اساس تشخیص خودش، بهترین را انتخاب کند. عدم استفاده از تجربه های دیگران به معنی این است که ما یک بار دیگر انرژیها و هزینه هایی را که دیگران صرف کرده اند تا چیزی بیاموزند، از نو بیپردازیم و این خلاف

دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران استاد (مرحوم دکتر نورعلی نوری) که به این وضعیت من پی برده بود، مرا صدا زد و گفت تو می‌توانی باغچه‌ای باشی پر از گلهای رنگارنگ. البته چنین باغچه‌ای دلپذیر است و همنشینی با او شادی آور است. اما بدان که چنین باغچه‌ای با یک باد خزان و با یک نسیم سرد پژمرده خواهد شد. در عوض می‌توانی یک هدف اصلی را برگزینی و بیشتر انرژی خود را در راه آن هدف صرف کنی و مثل یک نخل تناور، بالای و بزرگ شوی. او گفت اول برو و همچون یک نخل در یک زمینه علمی بزرگ شو، آنگاه این نخل را با باغچه‌ای از گلهای رنگارنگ که در کنار آن می‌کاری تزیین کن. یعنی پس از آن که در یک زمینه مشخص علمی به اندازه کافی پیشرفت کردی، آنگاه خوب است که اطلاعات خود در سایر زمینه‌ها را نیز افزایش دهی. در این صورت، این باغچه زینت آن نخل خواهد بود. در این صورت اگر طوفانی هم وزید، آن نخل برجای می‌ماند.

این توصیه استاد، بر دلم نشست و خیلی از کارها و مطالعات متفرقه‌ای که داشتم را کنار گذاشتم و بر درسم متمرکز شدم. به همین علت معدل درسی من در دوره کارشناسی ارشد بهتر از دوره کارشناسی بود و در دوره دکتری بهتر از دوره کارشناسی ارشد بود. بعد از پایان دوره دکتری اقتصاد بود که کوشیدم مطالعات خود را به عرصه‌های مختلف - که البته با اقتصاد مرتبط بودند - گسترش دهم. کوشیدم روانشناسی بخوانم تا برخی پایه‌های روانشناختی علم اقتصاد را بهتر بفهمم. بعد جامعه‌شناسی خواندم تا تحلیل‌های اقتصادی را با تحلیل‌های اجتماعی تکمیل کنم. سپس مطالعاتی که در علم سیاست، در فلسفه علم، در نظریه سیستم‌ها، در ترمودینامیک و سایر زمینه‌های علمی داشتم، همه و همه در جهت تکمیل، تعمیق و ارتقای دانش اقتصادی من بسیار موثر بودند.

عقل است.

استفاده از تجربیات دیگران مثل این است که بر دوش آنها سوار شده باشیم و به آینده نگاه کنیم. مهم این است که بتوانیم تجربه‌های دیگران را برای بهبود مسیر آینده به کار گیریم. برخی افراد، در تجربه‌های گذشته دیگران گیر می‌کنند، می‌مانند و اسیر می‌شوند. فکر می‌کنند آنها بهترین‌ها بوده‌اند. این بد است. اما گرفتن تجربه دیگران و استفاده کردن از آنها در تصمیمات آینده، و به کمک آنها از تکرار هزینه‌ها جلوگیری کردن خوب است. یعنی ما باید خلاقیت به خرج دهیم اما اگر این خلاقیت‌ها بدون توجه به تجربه‌های خلاق گذشته دیگران باشد، ممکن است هزینه‌های تکراری و غیرضروری بر ما تحمیل شود. پس تجربه‌های دیگران را نمی‌خواهیم تا از نوآوری دست برداریم بلکه می‌خواهیم تا دلایل شکست خلاقیت‌های گذشته را دریابیم و مانع شکست خلاقیت‌های تازه خودمان شویم.

استفاده از تجربه‌های دیگران مانند این است که به جای پای کسی که در گذشته مسیری را رفته است نگاه کنیم و حرکت کنیم. روشن است که قرار نیست ما دقیقاً پایمان را در جای پای او بگذاریم، قرار است تنها به جای پای او نگاه کنیم و از روی آثار آن جای پا، دریابیم کدام گام درست بوده است و کدام گام غلط. تکیه صرف به تجربه‌های دیگران بی‌عملی و بی‌حرکتی می‌آورد. عدم توجه به تجربه‌های دیگران نیز موجب تحمل هزینه‌های تکراری می‌شود.

در دوران جوانی و نوجوانی و وقتی سالهای اول دانشگاه را می‌گذراندم، اهداف متعددی را دنبال می‌کردم. ورزش، موسیقی، ادبیات، سیاست، معارف دینی، دروس دانشگاهی، ریاضی، فلسفه، تاریخ و خیلی چیزهای دیگر را با هم می‌خواستم و دنبال می‌کردم. به همین علت در هیچ کدام از آنها موفق نبودم. در همه آنها آموزنده متوسطی بودم. یک روز در

البته مشکلات بوده است. و البته بخشی از آنها را دیگران - مثل خانواده یا دوستان - برای من حل کرده اند، و البته بخشی از آنها نیز به تصادف رفع شده است، و در پشت همه آنها بی گمان توفیق الهی همراه بوده است. اما آنچه مربوط به خودم می‌شده است، نخست این بوده است که بسیاری از چیزها را اصولاً مشکل نمی‌پنداشته‌ام. مثلاً در زمانی که من برای کنکور آماده می‌شدم، نه در خانه فضای مناسبی برای درس خواندن بود و نه در شهر سالن‌های مطالعه‌ای وجود داشت. این بود که شب‌ها به یک مکان عمومی مثل پارک یا مسجد می‌رفتم و تا صبح زیر چراغهای آنجا درس می‌خواندم و همانجا می‌خوابیدم. بعدها نیز در دوره دکتری برای نوشتن رساله‌ام، ماهها در یک اتاق در یک باغ زندگی می‌کردم. گاهی چند روز یک بار به خانه می‌آمدم و گاهی چند روز با قارچهایی که در همان باغ می‌روییدند، غذایی درست می‌کردم. در همان دوره بود که علاوه بر نوشتن پایان‌نامه دکتری - که بعداً کتاب شد - سه کتاب دیگر را نیز ترجمه کردم. بعدها دو مورد از این کتابها به عنوان کتاب سال دانشجویی انتخاب شد.

بنابراین نخستین گام برای پیشروی این است که نگاهمان به «مشکل» تغییر کند. خیلی از چیزهایی که بسیاری از ما مشکل می‌دانیم، اصولاً مشکل نیستند. و خیلی از آنهایی که مشکل یا تهدیدند را می‌توانیم با تغییر نگاهمان، به فرصت تبدیل کنیم. و آنچه نهایتاً به عنوان مشکل، بر سر راه ما می‌ماند، با برخورد درست می‌تواند به عاملی برای رشد ما تبدیل شود. پس مسائل و چالش‌های ما یا اصولاً «مشکل» نیستند، یا با تغییر زاویه برخورد و نحوه نگاه ما می‌توانند به «فرصت» تبدیل شوند و یا اگر نهایتاً به عنوان مشکل باقی می‌مانند، چالشی که برای ما ایجاد می‌کنند می‌تواند به رشد ما بیانجامد.

- من مشکلات اقتصاد ایران را تورم، بیکاری، کمبود درآمد نفت، کمی صادرات غیر نفتی، یا حتی نرخ بالای رشد جمعیت نمی‌دانم. این‌ها «مساله» هستند اما «مشکل» نیستند. یعنی اگر اقتصاد ایران به شرایط طبیعی بازگردد این مسائل به سادگی و با مدیریت درست قابل حل‌اند. اما اقتصاد ایران از چند جانب مورد تهدید جدی است که اگر توجه و چاره‌اندیشی نشود می‌تواند فرصت توسعه یافتن را برای چند نسل از ایران بگیرد. نخستین این تهدیدها، بی‌ثباتی است. اقتصاد ایران در سی سال گذشته همواره در بی‌ثباتی‌های ناشی از تحولات سیاسی داخلی و خارجی درگیر بوده است و به همین علت «فضای کسب و کار» در ایران، فضایی پرخطر شده است. در نتیجه سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در ایران، اصولاً به سوی سرمایه‌گذاریهای بلندمدت نمی‌رود. و بیشتر به سوی فعالیت‌های کوتاه مدت و زود بازده سوق می‌یابد. در حالی که رشد بلند مدت و حقیقی اقتصادی محصول سرمایه‌گذاریهای بلند مدت در فعالیت‌های تولیدی است.

نتیجه این شده است که بیشتر فعالین اقتصادی و مدیران و بنگاهداران ما به سوی فعالیت‌های واسطه‌گری، و فعالیت‌های تولیدی دست دوم یا متداول روی آورده‌اند و کسی در حوزه‌های جدید فناوری و برای ابداع و نوآوری در فناوری و در روشهای تولید، سرمایه‌گذاری نمی‌کند. به دیگر سخن، اقتصاد ایران از فقدان نسلی از کآفرینان خلاق و خطرپذیر رنج می‌برد. و البته این مشکل هم به سادگی قابل رفع نیست. وقتی نسلی به فعالیت‌های واسطه‌گری و کم‌خطر و زود بازده عادت کرد دیگر نمی‌توان روش او را تغییر داد. باید هم شرایط تغییر کند و هم نسلی بگذرد تا این عادات تغییر کند.

از سوی دیگر، به علت همین بی‌ثباتی‌های سیاسی که

اجتماعی است. وقتی دور خیابانهایمان نرده می کشیم و وقتی روز به روز تعداد نرده های روی دیوار خانه هایمان بیشتر می شود، نشانه کاهش سرمایه اجتماعی است. وقتی تعداد تصادفات رانندگی مان، تعداد زندانیانمان، تعداد پرونده های دادگستری مان، تعداد خودکشی های مان و شاخص های دیگری نظیر این ها به سرعت رو به افزایش است، نشانه کاهش سرمایه اجتماعی است. سرمایه اجتماعی برای اقتصاد مانند روغنی است که به چرخها و غلطک های یک خط تولید می زنییم. بدون روغن، خط تولید ما به سرعت مستهلک می شود و روزی از کار باز می ایستد. به همین ترتیب با کاهش سرمایه اجتماعی، اقتصاد ما مجبور است روز به روز پر هزینه تر فعالیت کند. وقتی هیچ کس به هیچ کس اعتماد نمی کند، بسیاری فعالیت ها و تصمیمات اقتصادی مهم، یا اصولا اتخاذ نمی شود یا به تعویق می افتد و یا سرانجام وقتی اتخاذ شود نمی تواند به اهداف اولیه دست خود دست یابد. بدون سطح قابل قبولی از سرمایه اجتماعی، اقتصاد ما تنها با تزریق مداوم درآمد نفت می تواند دوام بیارود.

و بر همه این ها بیفزاییم، ناکارآمدی نظام اداری و حقوقی ایران را. هیچ اقتصادی بدون برخورداری از یک نظام اداری و حقوقی پیشرفته نمی تواند به توسعه دست یابد. نظام اداری و حقوقی ما در برخی از حوزه ها نزدیک به نیم قرن از نظام اقتصادی ما عقب است. و اصلاح نظام حقوقی کنونی نیازمند یک تحول اساسی در نظام سیاسی است. در یک کلام، مشکلات اقتصادی ایران از نوع مشکل سیاسی هستند. در واقع راه حل تحول اقتصادی در ایران، یک راه حل سیاسی است.

اقتصاد ایران متأسفانه روز به روز موقعیت جهانی خود را از دست می دهد. دو دهه پیش و حتی در سالهای جنگ تحمیلی، هنوز بسیاری از بازارهای جهانی برای محصولات نظیر پسته، فرش دستباف، زعفران و برخی دیگر از محصولات کشاورزی

موجب بی ثباتی فضای کسب و کار شده است و نیز به علت تزریق مداوم و بی ضابطه درآمدهای نفتی به جامعه، عادات رفتاری و الگوی مصرفی مردم نیز تغییر کرده است. یعنی آنان خرید کردنشان و الگوی مصرفشان بر اساس نیازهای حقیقی شان نیست. بلکه بر اساس درآمدهای تصادفی است که در تلاطمات زندگی اقتصادی به دست می آورند یا از دست می دهند. به همین علت طرف تقاضای بازارهای ایران هیچ روند باثباتی ندارد. و این بدین معنی است که تولید کننده هم نمی داند که آینده بازار چگونه است. بر این بیفزاییم، تصمیمات بی قاعده ای که سیاست مدارن به دلایل سیاسی در حوزه اقتصاد اتخاذ می کنند. مثلاً دولتی ممکن است برای جلب توجه و حمایت مردم در دوره انتخابات، واردات برخی کالاها را آزاد کند و دولت بعدی آن را ممنوع کند. یعنی جابه جا شدن دولت ها از دست یک طیف سیاسی به دست طیف دیگر موجب بی ثباتی سیاست های اقتصادی و بی ثباتی فضای کسب و کار می شود و این به ابهام در آینده اقتصاد می انجامد.

بسته بودن اقتصاد ایران و فقدان ارتباط همه جانبه با اقتصاد جهانی که عمدتاً ناشی از عدم عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی است، نیز معضل تاریخی دیگری است که تا حل نشود، گره های اصلی اقتصاد ایران گشوده نمی شود. و می دانیم که برای حل این نیز نیازمند آنیم که روابطمان با کشورهای اصلی و هدایت کننده سازمان تجارت جهانی (کشورهای آمریکایی و اروپایی) به حالت عادی برگردد.

همچنین کاهش سرمایه اجتماعی در سالهای اخیر مشکلی جدی است که اگر به سرعت درمان نشود، اقتصاد ایران را زمین گیر خواهد کرد. سرمایه اجتماعی نشان دهنده میزان قاعده مندی مناسبات مردم در زندگی روزمره شان است. وقتی نمی توانیم به راحتی و بدون آن که یکدیگر را بشناسیم، در معاملات از یکدیگر چک بپذیریم، نشانه کاهش سرمایه

یا صنایع دستی، در تسلط تولیدات ایرانی بود. اکنون بسیاری از آن بازارها را از دست داده ایم ولی متأسفانه محصولات جدیدی را جایگزین آنها نکرده ایم. با افسوس فراوان باید گفت اکنون ما جایگاه مناسبی در رتبه بندی اقتصاد جهانی نداریم. یکی از شاخص های مهم برای ملاحظه توانایی اقتصاد یک کشور در مقایسه با سایر کشورها، رتبه و سهم آن اقتصاد در کسب و کار و تجارت جهانی است. متأسفانه میزان ارتباط و ادغام اقتصاد ایران با اقتصاد جهانی (درجه جهانی شدگی اقتصاد ایران) بسیار پایین است به گونه ای که اقتصاد ایران یکی از پایین ترین رتبه های «جهانی شدگی» را دارد. این البته نشانه پایین بودن ظرفیت واقعی اقتصاد ما نیست. ما انباشت سرمایه اقتصادی فراوانی داشته ایم. یعنی سرمایه گذاریهای فراوانی در حوزه های مختلف اقتصادی کرده ایم. همچنین سرمایه انسانی گسترده ای را نیز آموزش داده و آماده کرده ایم. اما متأسفانه به علت بی ثباتی های اقتصادی - که عمدتاً ناشی از بی ثباتی های سیاسی بوده است - این سرمایه ها نتوانسته اند به رشد تولید در اقتصاد ایران کمک کنند. اقتصاد مانند یک باغ است. هیچ باغی در طوفان و هوای سرد و بی ثبات شکوفه نمی کند و میوه نمی دهد. ممکن است شما بهترین درختان را از بهترین بذرها به عمل آمده است در باغتان کاشته باشید و بهترین کودها را به آن داده باشید و آنها را به موقع نیز آبیاری کرده باشید، اما اگر هوای محیط، بی ثبات و طوفانی باشد، هیچ کدام از درخت هایتان شکوفه و میوه نمی دهند. و اگر شکوفه بدهند نیز با یک باد سریع شکوفه ها می ریزند. یا اگر پس از شکوفه کردن درختان، هوا به یکباره سرد شود، شکوفه ها را سرما می زند و از شکوفه ها میوه ای به دست نمی آید. اقتصاد نیز مانند باغی از درخت میوه است. در مورد باغ، بذر خوب، کود خوب و آبیاری به موقع، شرطهای لازم برای شکوفایی درختان است، اما هوای خوب، شرط کافی است که بدون آن، شکوفه ای و میوه ای نداریم. در اقتصاد

نیز داشتن سرمایه اقتصادی و سرمایه انسانی و فناوریهای نو، شرطهای لازم برای رشد اشتغال و تولید هستند، اما ثبات «فضای کسب و کار»، که بدون ثبات سیاسی امکانپذیر نیست، شرط کافی است که تا محقق نشود، باغ اقتصاد، محصولی به نام «اشتغال» و «رشد» به دست نمی دهد.

من فقط می توانم در مورد موفقیت در عرصه «دانش اقتصاد» صحبت کنم. اگر منظور از «عرصه اقتصاد»، عرصه فعالیت اقتصادی و تولیدی است، من در این زمینه تجربه ای و توصیه ای ندارم. اما برای کسانی که می خواهند در حوزه آموزش و پژوهش علم اقتصاد در ایران افراد موفق باشند و در واقع برای کسانی که تمایل دارند در رشته اقتصاد ادامه تحصیل بدهند چند نکته را می گویم.

نخست این که در دوره پیش از دانشگاه و در سالهای اولیه دانشگاه، مهمترین ماموریت خود را ارتقای دانش ریاضی خود قرار دهند. درک عمیق دانش اقتصادی نیازمند سطح بالا و عمیقی از دانش ریاضی است. بسیاری از اقتصاددانان بزرگ، ریاضی دان، فیزیکدان و فیلسوف بوده اند. بنابراین داشتن پایه ریاضی قوی، شرط اولیه موفقیت در این رشته است. اما پس از آن که کسی دوره کارشناسی را در این رشته طی می کند، ضروری ترین نیاز او، استفاده مستقیم از منابع علمی اصلی است. بنابراین افزایش مهارتهای زبان انگلیسی، دومین شرط موفقیت در این رشته است که البته این یکی می تواند از اواخر دوره کارشناسی و اوایل دوره کارشناسی ارشد آغاز شود، به صورتی که فرد بتواند در پایان دوره کارشناسی ارشد، تمام نیازهای علمی خود را از منابع اصلی خارجی تامین کند.

اگر کسی همچنان تمایل دارد که دانش خود را در این رشته افزایش دهد (مثلاً برای ادامه تحصیل در مقطع دکتری و بالاتر) نخست لازم است «فلسفه علم» یا «روش شناسی» را

داده ها به «اطلاعات» تبدیل می شوند. آنگاه اطلاعات به «دانش» منجر می شوند و سرانجام دانش به «حکمت» تبدیل می شود. «داده ها» آگاهی های پراکنده و بی سازمانی هستند که در اطراف ما وجود دارند. مثلا وقتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن انجام می شود، میلیونها آگاهی (داده) متفرقه از خانوارها به صورت پرسش نامه جمع-آوری می شود. حتی ممکن است آنها را وارد کامپیوتر نیز بکنیم. اما این داده ها به صورت خام به هیچ دردی نمی خورند. آنگاه ما با پردازش و دسته بندی این داده ها، آنها را به «اطلاعات» تبدیل می کنیم. مثلا محاسبه می کنیم که نرخ با سوادی در کشور چند درصد است، یا تعداد کل شاغلین کشور چه میزان است، یا نرخ رشد جمعیت چقدر بوده است. سپس از این اطلاعات استفاده می کنیم و آنها را با هم مقایسه می کنیم و با تحلیل آنها، روابط موجود بین این اطلاعات را کشف می کنیم. وقتی روابط موجود بین پدیده های اطراف ما کشف شد ما به «دانش» یا «علم» دست یافته ایم.

بنابراین وقتی کشف می کنیم که با افزایش جمعیت شهرنشین در کشور، سهم بخش کشاورزی در اقتصاد کاهش یافته است، این یک دانش است که از طریق تحلیل اطلاعات و کشف روابط بین آنها به دست آورده ایم. سرانجام وقتی دانش ما و علم ما در زندگی ما و روابط و رفتارهای ما تجلی عینی پیدا کند، آن دانش به حکمت تبدیل شده است. مثلا همه می دانند که دروغگویی سرانجام خوبی ندارد، یعنی این را به صورت یک دانش همه می دانند و این دانش را از طریق اطلاعاتی که از جامعه به دست آورده ایم یا از گذشتگان به ما رسیده است، یا تجربه هایی که خودمان داشته ایم، کسب کرده ایم. اما با وجود این که همه می دانند دروغگویی عاقبت خوبی ندارد، خیلی از آدمها دروغ می گویند. این بدین معنی است که این دانش در وجود آنها به «حکمت» تبدیل نشده است. همه ما می دانیم هنگامی که فرزندمان خطایی می کند،

بداند و سپس بسته به گرایشی که انتخاب می کند، لازم است دانش خود را در حوزه های علمی دیگر که مرتبط با کار اوست افزایش دهد (مثلا جامعه شناسی، روانشناسی یا مردم شناسی را نیز مطالعه کند). کسانی که تمایل دارند در حوزه اقتصاد ایران صاحب نظر و تحلیل باشند، ضروری ترین کار برای آنها آشنایی عمیق با تاریخ ایران (حداقل از صفویه به بعد و بویژه از مشروطیت به این سو) است. رفتارهای اقتصادی یک جامعه، ریشه های تاریخی دارد. تاریخ، آینه رفتاری یک ملت است و بدون شناخت عادات رفتاری یک جامعه نمی توان آن جامعه را سامان داد.

در این که از یک وقتی به بعد، نه برای کسب موفقیت، بلکه برای ارضای نیازهای روحی، فکری و وجودی خودم تلاش کرده ام. البته هر کس در ابتدای راه برای موفقیت و برای تشویق و برای پرهیز از تنبیه، حرکت می کند. اما مهم است که پس از اندکی راهروی، نگرانی برای تنبیه و تشویق و نگرانی برای موفقیت را کنار بگذارد و ادامه حرکتش برای ارضای روح تشنه خودش باشد. مانند کودکی که در آغاز یا از ترس پدر و یا برای تشویق ها و جایزه های مادر به مدرسه می رود. بعد هم در مدرسه بیشتر درس می خواند تا از دیگران جلو بزند و شاگرد اول شود. اما روزی این کودک باید درس خواندن برای تشویق یا تشویق را کنار بگذارد و خود دانش را دوست بدارد و با کتاب رفیق شود و به معلم عشق بورزد. تنها در این صورت است که چنین کودکی به یک راهروی همیشگی در عرصه علم تبدیل می شود.

نکته دیگر این که من هیچ گاه «پرخوانی» نکرده ام. حتی کتاب زیاد هم نخریده ام. قرار نیست ذهن ما به انباری از دانسته های پراکنده تبدیل شود. اطلاعات زیاد، گاهی راهزن اندیشه است و ذهن را زمین-گیر می کند. آگاهی های انسانی چهار سطح دارد. نخست «داده ها» هستند، سپس

پرخاشگری چیزی را حل نمی کند ولی خیلی از ما این دانش را در خودش به حکمت تبدیل نکرده است.

به عنوان مثالی دیگر، اکثر افراد جامعه می دانند که ویروس سرماخوردگی از طریق انتشار آن در هوا و محیط منتقل می شود و همه ما می دانیم که عطسه کردن در فضاهای بسته موجب مریض شدن دیگران می شود. اما هیچ کس نمی کوشد این دانش را به حکمت تبدیل کند یعنی آن را در عمل خود منعکس کند. مثلاً در دوره هایی که ویروس سرماخوردگی شیوع دارد، نه کسانی که بیمارند ماسک به دهان خود می زنند یا دستمال در جلو دهان خویش می گیرند و نه کسانی که سالم هستند با زدن ماسک و گرفتن دستمال در جلوی دهان خود، مانع بیماری خود می شوند. بنابراین هر سال ویروسها می آیند، بسیاری را مریض می کنند، هزینه های زیادی صرف درمان می شود، بسیاری از کارها عقب می افتد و این تجربه دوباره سال بعد تکرار می شود. این یعنی دانش در جامعه به سادگی به حکمت تبدیل نمی شود.

اکنون سخنم این است که پرخوانی در هر رشته ای الزاماً به موفقیت نمی انجامد. برای موفقیت، باید بتوانیم توانایی هایی را در خود تقویت کنیم که به ما کمک می کنند تا داده ها را به اطلاعات و اطلاعات را به دانش و دانش را به حکمت تبدیل کنیم. بنابراین کسب یا جمع آوری اطلاعات تا جایی برای ما مفید است که توانایی تبدیل آن را به دانش داشته باشیم. اگر این توانایی را نداریم، به جای کسب اطلاعات بیشتر، باید به دنبال تقویت این توانایی در خود برویم و مطالعاتمان در جهت رشد این توانایی باشد. مثلاً کسانی که عادت دارند به اخبار صدا و سیما گوش کنند معمولاً دچار بیماری «پرخوری اطلاعاتی» اند. کسی که سی سال، روزی سه بار به اخبار گوش داده است و در هر نوبت خبری نیز دهها اطلاعات وارد ذهنش شده است، اگر نتوانسته باشد از این اخبار در جهت رشد دانش خویش بهره ای ببرد، او به معتادی می ماند که

خودش را اسیر اخبار کرده است و سی سال درجا زده است. در حوزه علم هم همین گونه است. مثلاً پرخوانی در زمینه مسائل اقتصادی الزماً کمکی به رشد دانش اقتصادی فرد نمی کند. فرد باید اول ابزارهای تحلیلی لازم را برای استفاده از این اطلاعات جدید در خودش تقویت کرده باشد تا اطلاعات اقتصادی جدید به درد او بخورد.

بنابراین به عنوان یک راز موفقیت می گویم، ضروری است که از پرخوانی های پراکنده و بی هدف پرهیز شود. کسب اطلاعات از طریق خواندن باید معطوف به اهداف مشخصی باشد. البته خواندنی های ادبی و تفریحی از این قاعده مستثنی هستند. چرا که آن خواندنی ها هدفشان در خودشان است. یعنی ما شعر نمی خوانیم که به جایی برسیم، بلکه شعر می خوانیم که صرفاً از خواندن آن لذت برده باشیم و البته آن شعر به طور طبیعی اثر مثبت خودش را نیز بر ما می گذارد. اما الزماً همه اطلاعات موجود در جامعه این گونه نیستند. بسیاری از اطلاعات نه تنها به درد افزایش دانش ما نمی خورند بلکه لذت درونی هم نمی آورند و در بسیاری موارد موجب پزیشانی ما نیز می شوند.

پس کوتاه سخن آن که، برای موفقیت، نخست باید علاقه لازم را به مسیری که می پیماییم و هدفی که دنبال می کنیم در خود تقویت کنیم و تلاشمان معطوف به تشویق و تنبیه دیگران نباشد. و دوم این که برای دستیابی به هدف، «به اندازه» بار برداریم و از برداشتن بارهای اضافی چه از نوع اطلاعات و چه از نوع سایر بارهایی که در زندگی وجود دارد، پرهیز کنیم. آنگاه سبکبار و با علاقه به سوی هدفمان رهسپار شویم.